

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود در بحث مثبتات اصول و امارات، دیروز ما توضیح خاص خودمان را در باب اصول و امارات عرض کردیم، عرض شد که این بحث البته مرحوم نائینی از مبحث جعل حجیت در باب امارات و اصول شروع کردند، ما محور بحث را روی محور اصلی بردیم که بحث تنجز است، اصلاً بحث اصول و امارات هر دو زیر مجموعه بحث تنجز است که طبق تعریفی که ما خودمان در اباحت اصول داشتیم عرض کردیم محور ششم بررسی حکم به لحاظ تنجز حکم، و مراد از تنجز حکم همین است که اصطلاحاً قیام حجت می گوئیم، بحث حجیت، تنجز با حجیت یکی است و عرض کردیم در بحث تنجز اساس بحث تنجز به آن صورت ذهنی است اصلاً و از همین جاست که مباحث اصول از مثل منطق و فلسفه و فیزیک و شیمی و این جور چیزها جدا می شود چون در آن ها دنبال واقع هستند و وصول به واقع و لذا راه هایی را که ذکر می کنند که چگونه به واقع رسیدند مثل تجربه و غیر تجربه و الی آخر راه هایی که هست که نمی خواهم وارد بشوم اما در بحث قوانین و قواعد و احکام چه قوانین بشری و چه قوانین الهی و حتی اعتبارات شخصی مثل امری که پدر به بچه می کند، مولی به عبدش می کند، حالا زن به شوهر یا شوهر به زن علی اختلاف المینا می کنند، این بحث راجع می شود به بحث تنجز، این راجع به آن صورت ذهنی می شود و ارزیابی آن صورت ذهنی که شخص دارد لذا اصلاً از این جا در حقیقت مباحث اصول یا مباحثی که در ارتباطات بر می گردد چه اعتبارات قانونی و چه اعتبارات شخصی، این جا جدا می شوند و عرض کردیم تنجز قوامش به آن صورت ذهنی است و خلاصه اش را عرض کردیم اگر صورت ذهنیتان در رابطه با واقع است این اصطلاحاً مورد امارات است و کلمه اماره پیش ما مهم نیست، واقع مطلب پیش ما مهم است و اگر شما با واقع ارتباط ندارید، قطع ارتباط شما را با واقع کرده که اصطلاحاً جهل می گوئیم این جا اصول مطرح است، لذا ذاتا و هویتا و ماهیتا و حقیقتاً بحثی که به اسم امارات است با بحثی که به نام اصول است جداست، البته بنایشان در باب امارات آنی که ادراک دارد یا ادراک تام است که قطع می

گویند که ما عرض کردیم به نظر ما سه تاست یا ادراک ناقص است که اصطلاحاً امارات می گویند، گاهی هم حجج می گویند، گاهی هم طرق می گویند، عناوین مختلفی است که حالا یک عنوانش فعلی است، فرقی ندارد و مراد از این ها کلاً آن وقتی است که ادراک ما با واقع ادراک تام نیست مثل قول طبیب مثلاً، قول اهل خبره، قول مجتهد، خبر واحد، بینه الی آخره، قول قاضی، قول وکیل، وکیل می آید می گوید موکل من این را از شما به این قیمت، خب ممکن است برای شما هفتاد درصد از قول او حاصل بشود اما بنا به حجیت است، این حجیت را عرض کردیم در تقریباً می شود گفت مکتب معروف نجف به طور کلی بلکه اصولیین شیعه در این سه قرن اخیر مکتبشان تقریباً یکی است، تقریباً، البته چند تا مخالف دارند اما به طور کلی حجیت را دائر مدار کشف می دانند، خلاصه بحث را بکنیم و لذا این طور گفتند اگر کاشف تام باشد حجیت تام است یا تعبیر ذاتی می کنند مثل قطع، و اگر حجیت ناقص است، اگر کاشف ناقص است حجیت یعنی تتمیم کشف چون این ها محور حجیت را به کشف گرفتند، این یک مسئله اساسی است که کل اصول روی آن وابسته است، این که هی ما تکرار می کنیم برای این که یواش یواش خود شما نتیجه گیری بکنید، این ها حجیت را دائر مدار کشف می دانند و عرض کردیم یک مقدارش این است، یک مقدارش هم یک اشتباهی پیش آمده عمل چون تابع کشف است خیال می کنند حجیت هم عمل است، مثلاً اگر شما طناب دیدید دست بهش بزنید، خدای نکرده چیزی شبیه آن بود چراغ را روشن کردید دیدید مار است فرار می کنید، این فرار کردن اسمش عمل بر طبق آن صورت ذهنی است، من علم عمل، یک روایتی هست منسوب به حضرت سجاد سلام الله علیه، این عمل را به معنای حجیت گرفتند چون عمل تابع کشف است خیال کردند حجیت با عمل یکی است، و ما توضیح دادیم حجیت یک پدیده اجتماعی است و عمل یک پدیده فردی است، آن ربطی به جامعه ندارد، یک جا هم اگر کسی تنها باشد می گویند مثلاً در کوهی هم بودید از خاری که دود در می آید خیال می کند آتش است و دنبالش می رود، دود علامت آتش است، این ربطی به بحث حجیت ندارد، حجیت یک پدیده اجتماعی است که بر اثر حکومت قانون پیدا می شود، اصل حجیت از قانون است، حالا این قانون را ما اسمش را ولایت گذاشتیم مثل ولایت مولی، ولایت پدر، ولایت قانون، حالا آیا قانون ولایت دارد یا نه غالباً در تصورات جدید برای قانون ولایت قائل نیستند، ولایت خدا که عرض کردیم در آیه مبارکه صراحتاً آمده إنما ولیکم الله، این

ولایت اساسا مال خداست که به دو نحو تجلی پیدا می کند، یکی تشریع إنما ولیکم الله و رسوله، دومی هم اجرا یا تنفیذ، و الذین آمنوا که ائمه علیهم السلام هستند، این نحوه ولایت که اصلش و حقیقتش من الله است، توسط خط انبیا به عنوان تشریع است و توسط خط اوصیا به عنوان تنفیذ و اجرا یا به اصطلاح این جا قوه مجریه، آن یکی هم قوه مقننه، این در ظاهر خود قرآن هم هست که ولایت به دو نحو کلی تقسیم می شود، این در شریعت مقدسه.

این ولایت منشا این شده که یک حق را بر افراد قرار بدهد آن چه که فرد یا به اصطلاح متعارف حوزه های ما مکلف یا به اصطلاح متعارف امروز در قانون، شهروند، آن چه را که شهروند در مقابل قانون و مکلف در مقابل حکم الهی انج می دهد این اقامه حجت که می کند یحتج به، این حجت است، بگوید من دلیل این است، خداوند می فرماید این طور است لذا هم در روایت دارد که یقال العبد هلا علمت، البته روایت سندش ضعیف است و منفرد هم هست، سند روشنی ندارد لکن آمده و در کتب اصولی خیلی نقل شده حالا خیال می کنند صحیح است، نه صحیح هم نیست، یوتی بالعبد فیقال له هلا عملت، فیقول ما علمت، فیقال هلا تعلم، این احتجاج است و لذا هم در ذیل این آیه هست فلله الحجة البالغة، حجت یعنی این یا به اصطلاح مختصر ما یحتج به العبد علی المولی و المولی علی العبد، این غیر از عمل است، این اشتباهی است که پیش آمده، این حجت یک پدیده اجتماعی است، اصلا پدیده فردی نیست، حالا حداقلش مال مولی و عبد مثلا، پدر و پسر، حداقلش و إلا در قوانین و احکام الهی کل جامعه.

پرسش: استاد پس چرا اصلا حجت را جور دیگری معنا کرده؟

آیت الله مددی: خب من چکار بکنم؟ از شیخ سوال بفرمایید.

همین مشکل را شیخ درست کرد دیگه، لا ریب فی وجوب اتباع القطع و العمل علی طبقه، این حجیت را به عمل زد، من الان اشاره کردم. اصلا مراد از حجیت آن مرحله بعد است، امتثال و عدم امتثال مرحله بعد است.

پرسش: یا این که حد وسط قباس واقع بشود

آیت الله مددی: الی آخره، روشن شد؟

پس بنابراین و لذا ما عرض کردیم حجیت غیر از عمل است، آن چیزی نیست، حجیت ما یحتجّ به الطرفان، آن من له الولاية و من علیه الولاية، این طرفان اگر احتجاج بکنند بهش حجت می گویند و عرض کردیم این که نقل شده، البته گفته شده، من هم خودم ندیدم، البته من همه کتاب رساله شافعی را نخواندم لکن گفته شده که شافعی گفته موضوع علم اصول حجت است، این مطلب درست است، حالا شافعی گفته یا نگفته باشد را من کار ندارم لکن این مطلب درست است، کل اباحت اصولی که شما الان دارید حول حجیت است، از باب اوامر و مشتق ...، بحث ظواهر، امر ظاهر در، فقط به این نکته که اگر به این گفتند که تو چرا انجام ندادی؟ مثلا می گوید روایت آمده سندش ضعیف است، خب اگر این روایت سندش ضعیف است مگر نمی دانید ضعف با عمل اصحاب منجر می شود، ببینید! تمام این مباحث برای این است که مثلا چرا این کار را انجام ندادید، چون مثلا در قرآن نبود، و لذا عرض کردیم حجت به یک معنایی در اصول ولو معنایش لفظ ظاهریش یکی است اما به دو حجت تفسیر می شود، یک حجت که ما اسمش را حجت ثبوتی گذاشتیم که اصطلاحا مصادر تشریع بهش می گوئیم یعنی کتاب و سنت و حالا بین اهل سنت و عقل و اجماع و الی آخره، اجماع پیش اهل سنت جز مصادر تشریع است، حجیتش به این معناست مثل خود کتاب و سنت و یا حجت به معنای طرق وصول به مصادر تشریع است، الان ما در اصول خودمان حجت بیشتر این را می گوئیم، امارات این است، آن طرقی که ما را می رساند و لذا عرض کردیم کتب اصول قدیم رسما دو تا یعنی به دو قسم اساسی در اصول اهل سنت تقسیم می شود، یکی اول راجع به مصادر تشریع که بهش حجت ثبوتی می گوئیم مثلا، یا به قول بعضی ها حجت ذاتی، بعضی ها را هم در طرق ما و رسیدن ما به آن هاست، اصطلاحا بهش می گوئیم حجت اثباتی یا می گوئیم حجت موضوعی، حالا اصطلاح است دیگه، به حسب اصطلاح است، الان در اصول شیعه آن بحث اول تقریبا نیامده، لابلا ها آمده، خیلی مختصر، مثلا به مناسبت اجماع منقول، اجماع محصل را و به مناسبتی آیا فی نفسه از مسائلی، به مناسبتی و الا مستوفا خود بحث نیامده، خود بحث اجماع و خود بحث کتاب، خود بحث سنت، اصطلاح من برای این که اشتباه نشود این طور اسمش را گذاشتیم، آن ها را مصادر تشریع گذاشتیم، این ها را امارات و حجج گذاشتیم، روشن شد؟ لکن در واقع هر دو به یک

معنایی حجت اند، این کل اصول است، و لذا ما عرض کردیم به ذهن ما می آید که محور های دیگری در اصول اضافه بشود به آن نیاز است، کل بحث را روی حجت نبرید، طبعاً الان واردا این بحث نمی شویم.

پس این بحث زیر مجموعه بحث تنجز است که حجت است

پرسش: مبهم ۱۲:۲۵

آیت الله مددی: رجوع بهش می کنیم اما اثباتی نیستند، نه شما مثلاً به کلام زراره مراجعه می کنید که از امام نقل می کند، امام چون از پیغمبر و به سنت بر می گردیم، سنت مصدر تشریع است،

پرسش: آن بحث در بین ما نیست

آیت الله مددی: در میان ما بعضی از کتب قدمای اصول ما بوده، یواش یواش حذف شده، البته یک مقداری در معالم هم هست که حذف شده، حجیت کتاب بحث اصولی است و زاویه اصولی دارد، بحث نسخ، حقیقت نسخ، بحث عمومات کتاب، اطلاقات کتاب، ظهورات کتاب، داریم مثلاً ما در ظهورات داریم، اصلاً ظواهر کتاب حجت است.

پرسش: این ها مستقلات است

آیت الله مددی: من چکار بکنم؟ من نمی فهمم، وقتی من یک اشکال می کنم به من اشکال نکنید، این اشکال در کتب اصحاب ماست، حالا چرا به من اشکال می کنید؟ من برایتان بیان می کنم که ما با این مشکل روبرو هستیم، شما خیال می کنید من مشکل درست کردم از من سوال می کنید، چرا؟ از آقایان سوال بکنید! الان شما در کتب قدیم اهل سنت فصل مشبعی راجع به کتاب، راجع به سنت، راجع به اجماع و لذا هم خوب دقت کنید اصلاً اجماع پیش آنها مصدر تشریع است، لذا می توانند اگر اجماع علما شد یک حکم را بردارند، مصدر تشریع یعنی این، اصلاً حکم را بر می دارند، فرض کنید اگر گفتند امروزه در حج این مسئله قربانی مشکل دارد، اگر علمای اسلام جمع شدند به قول خودشان اجماع کردند اصلاً می گویند قربانی را بردارید، حج بدون قربانی باشد، من باب مثال، اگر بخواهد بگوید ده روز هم روزه بگیرد مشکل است چون هفت روز در حج باشد و سه روز هم إذا رجعتم، این خیلی مشکل است پس

بنابراین روزه را هم بردارید، دقت می کنید؟ می گویند اگر علما اجماع کردند این حکم ثابت می شود. عده ای از آن کار فراتر گذاشتند گفتند حتی اگر شورا شد شورا قبول کرد حکم را بر می دارد، عرض کردیم از نعم الهیه فعلا شورا را تا حالا نشنیدیم و در کتب اصول ما هم نیامده، اما این هست، در الاحکام ابن حزم آمده، یک فصلی هم بحث کرده که آیا شورا، آن وقت این شورا به معنای مصدر تشریع است نه به معنای مشورت، اشتباه نشود، مشکلاتی که ما داریم یعنی اگر مجلس شورا تصمیم گرفت یک حکم الهی را بردارد بردارد، و اصولا من توضیح کافی دادم شورا در ایران اول که آمد هدفش این بود که بتواند احکام را بردارد. مخالفت امثال شیخ فضل الله نوری هم سر همین بود، اصلا در ایران که این بد ترجمه شده و بد روشن شده، اصلا مخالفت مرحوم آقا سید کاظم یزدی و آقا شیخ فضل الله نوری در حقیقت این بود که شورا حق ندارد احکام را عوض بکند، دقت کردید؟ اما این چون به این صورت بین ما بحث نشده بود به این صورت دعوای سیاسی و جناحی و سر و صدا و به آن صورت ها در آمد، اصل مطلبش این بود و امرهم شوری بینهم که در مجلس نوشته بودند برای این جهت چون این آیه اصولا درباره ی مسلمان های مدینه یعنی انصار قبل از این که پیغمبر به مدینه بیاید است، چون این آیه را هم آقایان درست نفهمیدند چیست، این ها رسمشان این بود که این ها می نشستند انصار در مدینه طبیعتشان این بود که هر مشکل اجتماعی پیدا می شد جلسه ای داشتند و لذا منتهی به سقیفه شد، این سقیفه مال انصار بود، انصار طبیعتش این بود، آن آیه مبارکه که آمده این در ذکر انصار است، در ذکر کلیه مسلمین نیست و امرهم شوری بینهم هر امری که برایشان پیدا می شود یک جلسه ای را بزرگان شان قرار می دادند تصمیم می گرفتند و هر چه که تصمیم می گرفتند اجرا می کردند، لذا این ذهنیت بعد ها پیدا شد که مسلمان ها در کل امورشان حق دارند یک شورا قرار بدهند شورا هر چی تصمیم گرفت همان اجرا بشود ولو خلاف کتاب باشد، ولو خلاف سنت باشد، روشن شد؟ ولو خلاف صریح کتاب باشد، این مراد است لذا این معنای حجیت غیر از آن معنایی است که خبر واحد، زراره از امام صادق نقل کرده

پرسش: مکه چطور بود؟

آیت الله مددی: مکه اصلا بیشتر جهت ولایت است، مشورتی رسم نبود، شورائی نبود

پرسش: دارالندوه چی بود؟

آیت الله مددی: دارالندوه جمع می شدند برای شورا نبود که تصمیم بگیرند، جمع می شدند اما و خود اهل مکه اصطلاحی بعضی از مورخان دارند که مدینه آمدند مثل مثلاً امثال عمر و ابوبکر، این ها بیشتر فکرشان فکر ولایتی بود، ولایتی بود، اما خود انصار فکرشان بیشتر فکر شورائی بود، خود انصار که در مدینه بودند، حالا دیگه من وارد آن بحث ها نشوم از اصول خیلی خارج شدیم. این بحث برای وقت دیگه باشد.

من می خواهم تصویر بشود که در کتب اصولیین و در دنیای اسلام دو تا و لذا مجموعه اموری که به عنوان مصدر تشریع است، من یک وقتی حساب کردم، حساب درست در ذهنم نیست، پرسند هم نمی توانم جواب بدهم، یک وقتی حساب کردم مجموعه ما قیل أو يقال که مصادر تشریع اند به بیست تا می رسد، این چهار تا الان معروف است، کتاب و سنت و إلا آن مجموعه ای که گفته شده حدود بیست تاست، استحسان است، شورا هست، مصالح مرسله هست، سد ذرائع هست، همین طور حساب بکنید دیگه، یک مجموعه ای است، خصوص اجماع اهل مدینه، نه مطلق اجماع، خصوص اجماع اهل مدینه هست و إلى آخره، مجموعه آن هایی که می رساند به مصادر تشریع یک چیزی در حدود بیست تاست، کل ما قیل أو یمكن أن يقال لکن مشهورش این چهار تاست، دقت فرمودید؟ لذا الان هم اگر شما یواش یواش می خواهید تنظیم بحث اصول بکنید بگردید اول کل ما قیل این که مصدر تشریع است جمع بکنید و إلا قائل بهش نباشیم، و عرض کردیم آنی که از روایات اهل بیت در می آید دو تاست، کتاب و سنت، نه آن چهار تاست و نه آن بیست تا، کتاب و سنت، اصرار اهل بیت هم در نفی قیاس و نفی اجماع همین بود که فقط به کتاب و سنت، دیگه وارد این بحث نمی شویم.

پس یک بحث راجع به مصادر تشریع است که مصادر تشریع طبق تصویری که ما الان داریم دو تاست.

پرسش: الان ما این دو تا را هم به عنوان مصدر تشریع نمی دانیم

آیت الله مددی: چرا؟

پرسش: چون ما بحث ثبوتی نداریم

آیت الله مددی: چرا دیگه ثبوتی است، اسمش را حجت ثبوتی، نه بحث ثبوتی نداریم.

پرسش: اجماع دلیل ثابتی دارد

آیت الله مددی: نه چون کتاب حاکی از چیزی نیست، کتاب خودش جعل می کند، مصدر جعل است اما خبر زراره حاکی است، تفسیر آیه است، طریق به آیه است پس ما یک امارات داریم و یک مصدر تشریع، جامع این دو تا، کل کتب اصول این است دیگه من چون دیروز شرح دادم دیگه بیش از این وارد شرح نمی شویم

عرض کردیم ضابطه‌ی در باب حجج و اماراتی که ما داریم امارات، ضابط اساسیش این است هر جا شما تعامل با حد الواقع دارید اماره است، هر جا، مثلا اجماع را می آئید، اجماع علمای شیعه، پیش شیعه اجماع به عنوان مصدر تشریع اعتبار نشده، به قول سید مرتضی کاشف از قول امام، کاشف که شد می شود اماره، کاشف از کلام امام، کاشف از قول امام، این کاشفیت می شود اماره، خود خبر.

آن وقت عرض کردیم ما در باب حججی که داریم در شبهات حکمیه فرق نمی کند زیاد است یعنی حجج و امارات یا به اصطلاح دیروز من کشف ادراکی، این فرق بین احکام و موضوعات ندارد، هم در احکام هست و هم در موضوعات، چرا؟ چون واقع است، دنبال واقع است، احکام را اسمش را تنجز کبری گذاشتیم، موضوعات هم اسمش را گذاشتیم تنجز صغری، کشف ادراکی در هر دو جاری می شود، هم در صغری و هم در کبری، فرق نمی کند، چرا؟ چون می خواهد من را به واقع برساند، این شد کشف ادراکی.

اگر شما به واقع نرسیدید می شود ابداع، کل شیء لک ظاهر حتی تعلم أنه، حتی تعلم که آمد می شود ابداع، و لذا کرارا عرض کردیم هر دلیلی که غایت در آن علم بود این می شود اصل عملی، هر دلیلی که غایت در آن امر واقعی بود می شود اماره مثلا الماء کله ظاهر إلا ما غیر لونه، غیر حکم واقعی است اما اگر آمد کل شیء لک نظیف حتی تعلم، می شود حکم ظاهری، هر جا ماده علم آمد می شود ظاهر، یعنی فرض جهل کردیم تا فرض جهل کردیم می شود حکم ظاهری، این قواعد کلی را کرارا و مرارا عرض کردیم و باز عرض کردیم در مرحله ابداع انصافا آن چه که الان در کلمات دنیای اسلام از اول تا حالا غیر از قیاس، چون قیاس پیش ما منفی است ما دو

تا داریم که حکم را بعنوان اثبات می کند، دو تا داریم از اصول، یکی اصالة الطهارة است که اگر در جایی شبهه حکمیه داشتیم مثلاً خمر نجس است یا نه؟ کافر نجس است یا نه؟ اصالة الطهارة جاری می شود، یکی هم استصحاب، دیگه غیر از این نداریم، این دو تا حکم را بیان می کند. استصحاب هم که ما قبول نکردیم، اصالة الطهارة هم شبهه دارد، همین طور خیلی صاف صاف نیست، فقط چون اتفاق اصحاب نقل شده، البته معلوم نیست اتفاق باشد، مادام روایت عمار ابن موسی است معلوم نیست اتفاق اصحاب باشد. به هر حال آن چون روایت نقل شده و ادعا شده و إلا انصافاً آن هم خالی از شبهه نیست. استصحاب هم که قبول نکردیم، این حکم بعنوان

پرسش: قرعه را هم قبول ندارید؟

آیت الله مددی: قرعه را هم قبول نداریم، ان شا الله در بحث قرعه چون خواهد آمد آن را هم قبول نداریم مضافاً که قرعه در احکام نیست، در موضوعات است

پرسش: حکم بعنوان منظور چیست؟

آیت الله مددی: مثلاً بگویند نماز جمعه واجب بود الان واجب است، این حرام بود الان حرام است، این. در مقابل حکم به عنوان مشکوک، حکم به عنوان مشکوک در شبهات حکمیه می آید اشکال ندارد مثل احتیاط، نمی دانیم نماز را واجب کرده یا صدقه را، گفت هر دو را، دقت کردید چی شد؟ پس در شبهات حکمیه در مرحله ابداع حکم بعنوان نداریم إلا اصالة الطهارة که آن هم عرض کردم لو لا شهرت بین اصحاب و تلقی به قبول محل اشکال است، آن هم محل اشکال است، حالا آن هم قبول کردیم و لکن استصحاب را قبول نکردیم اما به عنوان عام داریم، در شبهات حکمیه داریم. مثل احتیاط، مثل براءة بنا بر مشهور، ما چون براءة را اصل نمی دانیم، سیره عقلا می دانیم، بنا بر آن ما این اصل را داریم یعنی ابداع می کنیم. این راجع به این قسمت.

اما راجع به موضوعات: استصحاب جاری می شود، به نظر ما استصحاب با شرائط خاص خودش جاری می شود، آن وقت اصول ابداعی در موضوعات خیلی داریم، آن جا خیلی زیاد است، قاعده سوق مسلم هست، قاعده ید مسلم، خود استصحاب در موضوعات، قرعه در موضوعات، اجمالا نه تفصیلا، إلی ما شا الله، قاعده ید، در موضوعات خیلی داریم.

پرسش: مبهم ۴۷:۲۴

آیت الله مددی: خلاصه اش این بود که این عقلائی نیست یک، و روایتی هم که شاملش بشود نداریم، این خلاصه بحث، ما اصلا اجرای استصحاب را چون یک اصل توسعه یقین است و یک ابداع است ابداع در قوانین معنا ندارد، شخص حق ندارد ابداع قوانین بکند، این چنین چیزی نداریم، حالا آقای خوئی، آقای خوئی هم جاری نمی داند اما او به تعارض، استصحاب عدم جعل با استصحاب بقای مجعول، ما آن را هم گفتیم هر دو جاری نمی شوند، نه استصحاب بقای مجعول و نه عدم جعل، حالا وارد آن بحث چون مفصل وارد شدیم دیگه تکرار نمی کنم، این تا این جا خلاصه بحث بود

پس بنابراین معلوم شد که ماهیتا به لحاظ عالم اعتبار بین امارات و اصول فرق اساسی است کما این که در باب اصول، امارات را عرض کردیم، غالبا اماراتی که معتبر شرعی است غالبا پیش عرف عقلا هم معتبر است، یعنی مثلا اگر گفتند قطع حجت است یکیش عقلا هست، اگر گفتند قول قاضی حجت است یکیش عقلاست یعنی عقلا بنایشان این است دیگه، چرا؟ چون عقلا در جامعه اختلاف را نمی پسندند، حالا اگر پیش قاضی رفتند گفت برای من هفتاد درصد ظن پیدا شده هر دویست درست است، هفتاد درصد است باید عمل بکنید، اگر گفت هفتاد درصد را من قبول ندارم باید قاضی دوم، باز قاضی سوم، چهارم، هی هفتاد درصد می شود، اختلاف در جامعه می ماند، باید حل اختلاف بشود، لذا این جا این نکته اساسی، مرحوم نائینی این جا تفسیرش این است، آقای خوئی هم تفسیرش این است، این تتمیم کشف است، مرحوم آقاضیا می گوید الغای احتمال خلاف، حالا نزدیک هم اند، مرحوم نائینی می گوید این هفتاد درصد وقتی می گوید حجت است یعنی کردش صد درصد، نود درصد، این کلام نائینی، ما عرض کردیم خیر اگر گفت این را قبول

.....
بکن چون نظام اجتماعی اقتضا می کند، حجیت را از خارج گرفتیم نه از کشف، جامعه این اقتضا را می کند، نظام اجتماعی این اقتضا را می کند که اختلاف نباشد، اختلاف برداشته بشود، این خلاصه بحث است.

پرسش: اگر مربوط به شخص است

آیت الله مددی: امور شخصی چی مثلا یعنی؟

قانون این طور است، قانون گاهی شخصی است و گاهی اجتماعی است، قانون و طبیعت قانون این است. خب از بحث یک مقداری طولانی خارج شدیم.

آن وقت عرض کردیم وقتی ماهیتا دو تا شدند، یکی ادراک شد و یکی ابداع شد فوارقی بین این ها پیدا می شود که عرض کردیم یکی از فوارقش مسئله اجزاء است که دیروز متعرض شدیم، یکی مسئله اصل مثبت است، یکی مثبتات است، یکی از فوارقی که بین این دو تا شده گفتند در امارات مثبتاتش حجت است ولی در اصول حجت نیست، نکته این است، تمام این بحث هایی که کردیم به این جا، چون مرحوم نائینی قبلا هم دلیلی آورده بودند بعد به عنوان ینبغی التنبیه علی امور، باز همین مطلب را تقریبا تکرار کردند، چون این مطلب را تکرار فرمودند من دو مرتبه برای تکمیل بحث یک مقدار از بحث این تنبیه اول ایشان، این تنبیه اول را دیگه آقای خوئی ندارد، این تکمیل خود بحث است.

ایشان می فرماید:

قد عرفت أن اثبات الامارات باللوازم والملزومات ليس لاجل حكاية الامارة عنها

جهت حکایت نیست، من نمی فهمم حالا عبارت ایشان با قبلی هایش چیست نمی فهمم

فإن الحكاية عن الشيء فرع الالتفات إليه

حکایت فرع التفات است، عرض کردیم آقای خوئی هم دارند که حکایت جزء امور قصدی است، من نفهمیدم حکایت جز امور قصدی است را نفهمیدم. من می گویم مثلاً همین درخت ها برگشت نریخته، حالا برای این باید قصد داشته باشم؟ این که این ها چه امور قصدی است نفهمیدم، احتمالاً آقای خوئی هم از ایشان گرفتند

فإن الحکایة عن الشیء فرع الالتفات إلیه

اگر شما می گوید مثلاً الان این درخت مثلاً سایه دارد، سایه اش این قدر است وقتی با قواعد هندسه فضائی حساب می کنند می گوید در قم اگر سایه یک درختی این قدر باشد مثلاً ساعت ده است، من اصلاً این را بلد هم نیستم، وقتی گفتم این خودبخود ثابت می شود، خوب دقت بکنید، آن امر واقعی است، این طور نیست که من قصد بکنم، من گفتم سایه این درخت را من الان دارم نگاه می کنم این قدر است، من در مقام حکایت از وقت نبودم، لازمه اش هم وقت است دیگه خب، اما این مطلب را دست یک کسی بدهم که با هندسه فضائی و با شهر قم و با، می گوید طبق قواعد نجومی و طبق قواعد هندسه و طبق قواعد مثلثات اگر در شهر قم سایه یک درختی این جوری باشد طبق آن قواعد ساعت ده است و اگر این ساعت ده باشد این باید مثلاً چندم ماه زمستان باشد یا چندم پائیز باشد، من اصلاً التفات به این حرف ها ندارم، این چون واقع خودش است، ربطی به التفات من ندارد، این یک لوازم واقعی است، یک ارتباط واقعی است، من از او اطلاع داشته باشم یا نداشته باشم، واقع خودش است.

فإن الحکایة عن الشیء فرع الالتفات إلیه و قد لا تكون البینه مثلاً ملفتة إلی اللوازم و الملزومات فضلاً عن الاخبار عنها

نباشد، ملتفت نباشد، بینه آمد گفت من بودم این عبائی که ایشان پوشیده، من بودم پدر ایشان فوت کرد ورثه جمع شدند عبا را به این آقا، به پسرش دادند، خب بینه به این مقدار گفت. من یک عکسی دیدم فرض کنید این آقا مثلاً جد چهارم هم همین عبا را پوشیده، خب بینه که خبر ندارد که، چون جد چهارم هم این را دارد پس ما می فهمیم از آن جد چهارم به سوم رسیده، سوم به دومی، این را ما می فهمیم، اصلاً بینه به این مطلب التفات ندارد، نداشته باشد، کاری به التفات او ندارد. دقت کردید؟ وقتی من عکس دیدم که همین

عبا در جد چهارم بوده این آقا می گوید پدرش از پدرش ارث رسیده، خب طبیعتا اصلا بینه هم نمی دانسته که جد چهارمش کیست،

اصلا این عبا مال جد چهارم بوده یا نبوده، چون جد سوم و دوم هم التفات نداشته خب نداشته باشد، من نمی فهمم

فما فی بعض الکلمات من أن الوجه فی اعتبار مثبتات الامارات هو حکایتها عن اللوازم

تصادفا آقای خوئی هم مبنایشان همین است

ضعیف غایته

نفهمیدیم، آقای خوئی هم یک چیزی شبیه این داشتند، آخرش هم گفتند آن اماراتی که جنبه حکایت دارد مثبتاتش حجت است، کلام

ایشان را هم نفهمیدیم.

و اضعف من ذلك دعوى دلالة اطلاق ادلة اعتبار الامارات على اثبات اللوازم و الملزومات

حالا این تعجب است مرحوم آقاضیا از این راه وارد می شود، این جا آقاضیا حاشیه نزد، یا یادش رفته، عرض کردم آقاضیا در حاشیه

قبلی صفحه ۴۹۰ حاشیه آقاضیا:

اقول الاولى فى وجه عدم مثبتية الاصول أن يقال إن دليل الاصل منصرفٌ إلى تطبيق القضايا الشرعية المترتبة على المودى و إلا من

حيث امكان الاطلاق فلا قصور فيه

اطلاقش قصور ندارد، چون غالبا آقاضیا وقتی یک چیزی نائینی یک چیز مخالف ایشان می گوید حاشیه تندى می زند، بد و بیراه هم

می گوید ولی تعجب این است که این جا، شاید از قلم ایشان در نرفته

و اضعف من ذلك دعوى دلالة اطلاق ادلة اعتبار الامارات على اثبات اللوازم و الملزومات دون ادلة الاصول فإنه ليس فيها اطلاقٌ،

وجه الضعف هو أن اطلاق ادلة اعتبار الامارات ليس باقوى من اطلاق ادلة الاصول

نه این که اطلاق آن ها

لو لم نقل بأن اطلاق ادلة الاصول اقوى

دیگه حالا ما چون خیلی با احترام صحبت می کنیم بحث اطلاق نیست، اولاً ایشان خیال می فرمایند ادله اعتبار امارات این کار را کرده آمده گفته که این کشف ناقص مثلاً تام است، ادله اش این طور است و این مثلاً مطلق است. عرض کردیم اصلاً بحث اطلاق نیست، بحث این حرف ها نیست، ما بحث را از زاویه دیگر نگاه کردیم و آن این که تعامل ما با حد العلم است یا حد الواقع است، کاری به اطلاق این جهت لفظی که ایشان فرموده ندارد.

فإنها لا یکاد یشک

البتة یکاد یشک درست نیست

یکاد یشک فی اقوائیه اطلاق قوله علیه السلام فی اخبار لا تنقض الیقین بالشک من اطلاق ادله بعض الامارات کالید التي منشا اعتبارها لیس إلا الغلبه، دلیل لا تنقض الیقین بالشک از اطلاق ید قوی تر است که اطلاق ید هم منشأ غلبه و اکثریت کسانی که تصرف می کنند مالکند، غرض این مطلب ایشان را هم ما روشن کردیم.

اولاً ما لا تنقض را به استصحاب نزدیم، این یک. بعد ید را جز امارات حساب نکردیم دو، این ید جز امارات نیست و لذا عرض کردیم و لذا اصلاً بنای اصحاب ما به این است، ایشان هم شاید نظرش به همین باشد که ید بر استصحاب مقدم است با این که اطلاق دلیل استصحاب بیشتر است، علی ای حال چون اختلاف با ایشان خیلی زیاد است دیگه دنبال این بحث وارد نمی شویم.

بعد ایشان دنبال این بحث رفتند که این وجه درست نیست، من خلاصه بکنم

بل الوجه فی ذلک هو ما تقدم من أن الحكم المجعول فی باب الامارات معنی يقتضی

معنی یعنی تتمیم کشف، این معنا مراد ایشان این است

يقتضی اثبات اللوازم والملزومات بخلاف الحكم المجعول فی باب الاصول

چون ایشان حکم مجعول در باب اصول را جری عملی می دانند، روشن شد موارد اختلاف با ایشان یکی دو تا نیست

فإنه لا يقتضی ازید من اثبات مودی الاصل لما يلزمه من الاحکام الشرعیة بلا واسطه، من عقلیه أو عادیه

این مطلب ایشان جهات مناقشه روشن شد، دیگه تکرار نمی کنیم

بعد ایشان وارد یک بحث دیگری شدند

و نظیر الحكم الظاهري المجعول في باب الاصول العملية الحكم الواقعية المجعول في باب الرضا

یک مثالی هم از باب رضا زدند که آن جا هم اطلاقی ندارد. چون بحث رضا یک بحث مستقلی است و حکم فقهی است، ربطی به این

بحث اصولی ندارد، این بحث از مرحوم نائینی تعجب است که این بحث را مطرح کردند

بعد هم باب اجازه، یک مثالی هم در باب اجازه بنا بر کشف حکمی به قول ایشان در باب عقد فضولی، ایشان گفتند با این که ما آن جا

کاشف هم می دانیم اما همه آثار را بار نمی کنیم مثلاً من باب مثال می خواهم عرض بکنم این طوری که اگر کسی یک زنی را عقد

فضولی کرد، هنوز هم به زن گفته نشده، نستجیر بالله شخصی با آن زن زنا کرد، نستجیر بالله، بعد از مثلاً یک روز به این زن گفتند که

فلانی عقد فضولی بسته، ایشان قبول کرد، اگر کشف بگوییم یعنی از حین عقد این زن بوده، زن این آقا بوده پس این زنا به ذات البعل

است، اگر زنا به ذات البعل باشد آثار زنای به ذات البعل بار می شود، با این که اصحاب زنای به ذات البعل را وارد نکردند. حرف

های عجیب غریبی است، نه باب رضا به این جا ربطی دارد، آن جا چون زنای به ذات البعل احراز نشده، چه ربطی دارد؟ جاهل است،

نه این که جاهل است، واقعا زنیکه خودش را ذات البعل نمی دانسته، و در باب آثار خودش چون حدود تدریء به این شبهات، هم

حدود و هم آثار خاصه ای که دارد، این چه ربطی به مانحن فیه دارد.

علی ای حال مسئله رضا هم یک مسئله خاصی است ربطی به مانحن فیه ندارد. دو تا مثال ایشان دارد، البته آقاضیا هم طبق قاعده به

هر دو اشکال کرده، اشکال آقاضیا هم وارد است، انصافاً این امر اولی را که مرحوم نائینی فرمودند ما خیلی سر در نیاوردیم پس

غرض من این بود که این اثر دوم که چرا مثبتات اصول حجت نیست و مثبتات امارات حجت است این را می خواستم تاکید بکنیم با

کلام نائینی، فردا ان شا الله بیان خواهد شد

و صلی الله علی محمد وآله الطاهرين